

# چشم‌اندازهای سیریزا: گفتگو با لئو پانیچ

ترجمه‌ی روزبه آقاجری



لئو پانیچ صاحب کرسی اقتصاد سیاسی تطبیقی و استاد ممتاز در علوم سیاسی در دانشگاه یورک است. به عنوان یک اقتصاددان سیاسی چپ برجسته، سردبیر کهنه‌کار مجله‌ی سوسیالیست رجیستر و به همراه سام گیندین، نویسنده کتاب **ساختن سرمایه‌داری جهانی** است. او در پاسخ به پرسش‌های تام میلز در پروژۀ جدید چپ (NLP) به چشم‌اندازهای پیش روی دولت حزب رادیکال چپ سیریزا و به آن راهبردهایی پرداخته است که می‌توانند موضع چپ را در هر جای اروپا قدرتمندتر کنند. ما در ایران لئو پانیچ را برای ویراستاری کتاب **مانیفست پس از ۱۵۰ سال** و برخی مقالات او می‌شناسیم.

\*\*\*

**پیروزی سیریزا چه اهمیتی دارد؟ آیا از وقوع آن هیجان‌زده شدید؟ نمونه‌های تاریخی قبلی آن کدام اند؟**

خیلی از وقوع آن هیجان‌زده شدم. فکر می‌کنم که اهمیتی خطیر دارد. باید به یاد بسپاریم که چگونه چنان خلاق و پیروزمند باشیم، آن چنان که آن‌ها بودند و به آن جایی رسیدند که اکنون هستند. [سیریزا] تنها حزب چپ - سوسیال‌دموکرات‌های اروپایی آشکارا احزاب چپ نیستند - از زمان آغاز بحران در ۲۰۰۷/۸ است که قدرت حکومتی را در یک انتخابات به دست می‌گیرد و این، حیرت‌انگیز است. از نمونه‌های تاریخی قبلی می‌توان به برخی حزب‌های امریکای لاتین اشاره کرد اما آن‌ها پیش از بحران به قدرت رسیدند و خروجی آن بحران نیستند. پیش از آن، یک نمونه‌ی تاریخی قبلی «اتحاد سه‌گانه (triple alliance)» در افریقای جنوبی، میان کنگره ملی افریقا (ANC)، حزب کمونیست و اتحادیه‌های افریقای جنوبی (COSATU) است و پیش از آن، موفقیت حزب کارگران برزیل در انتخابات شهرداری‌ها، قبل از آن که قدرت را در سطح ملی به دست بگیرند، هر چند پس از تجربه‌ی اداره‌های شهری، چندان متفاوت از سوسیال‌دموکرات‌های اروپایی یا بریتانیایی نشدند. اما روی دادن چنین اتفاقی در اروپا، نزدیک به مرکز سرمایه‌داری جهانی، در بردارنده‌ی اشارات ضمنی بسیار بسیار متفاوتی است. آن موردی که باید به آن توجه کرد، حکومت جمهوری خواه اسپانیا در دهه‌ی ۱۹۳۰ است. زمانی که رکود بزرگ جریان داشت اما سرمایه‌داری جهانی هنوز در هم نشکسته بود. همچنین هنوز واحد طلا در کار بود و برآمدن احزاب راست و چپ رادیکال را می‌دیدیم. احزاب راست، احزاب فاشیستی بودند - باید فراموش کرد که هیتلر برگزیده بود. در مورد اسپانیا، یک حکومت رادیکال چپ داشتی و آزمونی بزرگ در برابر چپ بین‌المللی بود که آیا آن حکومت، آن جنبش، می‌تواند آن چیزی را که در هنگامه‌ی رکود بزرگ از چشم‌انداز چپ نیاز است انجام دهد، به انجام

برساند یا نمی‌تواند. آن حکومت به شیوه‌ای سقوط کرد که بی‌شک از آن چیزی که ممکن است بر سر سیریزا بیاید، بسیار متفاوت خواهد بود. به هر حال، فکر می‌کنم شکست سیریزا، چه از طریق محاسبات اشتباه یا عدم صلاحیت‌اش، چه به دلیل فشارهای بین‌المللی، مصیب‌آمیز خواهد بود از نظر این احتمال که مردم به راه‌حل راست رادیکال امیدوار شوند.

این موضوع ما را با این پرسش مواجه می‌کند که چه کاری از سیریزا اکنون که بر سر قدرت است، بر می‌آید. با چه چالش‌هایی روبه‌رو خواهند شد و چه قدر جا برای مانور خواهند داشت، به‌ویژه با توجه به این موضوع که قدرت‌های بین‌المللی می‌خواهند آن‌ها را در منگنه قرار دهند.

آنچه آن‌ها می‌توانند فی‌الحال انجام دهند و فکر می‌کنم انجام خواهند داد، عمل به وعده‌های داده‌شده است که چندان هزینه‌ای در بر نخواهند داشت. آن‌ها دوباره مردم را راه خواهند انداخت. آن‌ها نقش قانون را در روابط کار - آن توافقات جمعی‌ای که در برابر اخراج‌ها پشتیبان کارگران بودند اما بیرون ریخته و کنار گذاشته شدند - اعاده خواهند کرد. آن‌ها، همه‌ی این چیزها را اعاده خواهند کرد. البته این‌ها می‌توانند مشکلاتی هم برای‌شان به وجود آورد به این دلیل که پس از آن با درخواست اتحادیه‌ها برای افزایش فوری دستمزدها روبه‌رو خواهند شد که منابع مالی کافی برای تضمین آن نخواهند داشت. اما آن‌ها چنین درخواستی را هم برآورده خواهند کرد. آن‌ها مستمری‌ها را اعاده خواهند کرد و مقدار قابل توجهی از مزایای رفاهی و حداقل دستمزد را باز خواهند گرداند. این‌ها کمترین چیزی است که انجام خواهند داد.

نکته‌ی مهم دیگر این‌که آن‌چه چنین حکومتی باید انجام دهد، درگیر کردن مردم با دولت است، نه صرفاً برای تعیین کابینه بلکه با درگیر کردن مردم مستعد در خدمات عمومی، مردمی که به مقام‌های اداری قیم‌مآب تبدیل نشوند و خود را درگیر محفل‌گرایی (clientelism) نکنند. یکی از گزارش‌های گاردین نقلی قول می‌کند از کارگر هفتادساله‌ای که می‌گفت «اگر سیریزا اولین کسی را که بخواهد به آن‌ها، حتا به اندازه یک یوروی ناقابل، رشوه بدهد تحت پیگرد قرار ندهد، کارمان تمام است». این درواقع آزمونی خواهد بود برای ارزیابی کارمندی که برای نخستین بار از سوی یک تاجر پیشنهاد رشوه دریافت می‌کند. و به یک‌معنا، این موضوع از هر موضوع دیگری مهمتر است، چراکه هر آنچه سیریزا انجام می‌دهد با اقدامات حکومت‌هایی که پاسوک تشکیل داد، مقایسه خواهد شد. پاسوک در ۱۹۸۰ برنامه‌ی رادیکال مشابهی داشت، اما پس از به‌دست‌گرفتن دولت بلافاصله همان محفل‌گرایی، همان نظام قیم‌مآب را صرفاً به نفع خودش بازتولید کرد. اما در مورد سیریزا بسیاری کارهای واقعاً مترقی وجود دارد که می‌توانند انجام دهند، و دلایل بسیاری هم هست که آن‌ها چنین خواهند کرد.

از لحاظ مسائل بلندمدت‌تر، موضع چپ افراطی که آنتارسیا (Antarsia) نماینده‌ی آن است (کمتر از یک درصد رأی دارد و حزب کارگران سوسیالیست (SWP) در بریتانیا آن را پشتیبانی می‌کند)، این است که صبح پیروزی انتخاباتی، سیریزا باید کنترل‌هایی بر سرمایه طرح می‌کرد و برای جلوگیری از فرار سرمایه نظارت‌هایی بر نظام بانکی ترتیب می‌داد. و می‌توانیم از هجوم به بانک‌ها [که پس از پیروزی سیریزا شدت گرفته است] بفهمیم که چرا آن‌ها استدلال می‌کنند چنین کارهایی نیاز است. هنوز، این، موضع اکثریت رهبری سیریزا نیست، حتا اگر چنین نظری از پشتیبانی ۴۰ درصد اعضای حزب که از خط مشی جناح چپ حزب حمایت می‌کنند، برخوردار باشد. موضع رهبری، و آن‌هایی که با از سوی آنتارسیا و خط مشی آن همراه نیستند، تلاش و مذاکره - نه صرفاً در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا بلکه در اتحادیه‌ی پولی اروپا یعنی نظام یورو - است برای به‌دست‌آوردن یک فضای مأثور تا با موفقیت از سیاست‌های ریاضتی داخلی دور شوند. این، برای فهمیدن آن مهم است. آن‌چه رهبری حزب در حال انجام‌اش است، به لحاظ سیاسی، متضمن یافتن فضایی است که به آن‌ها اجازه خواهد داد که در اتحادیه‌ی پولی اروپا بمانند اما نه بنا بر آن‌چه صندوق بین‌المللی پول، شروط (conditionalities) بر وام‌هایی می‌خواند که در گذشته دریافت کرده‌اند و در آینده خواهند خواست؛ شروطی برای این‌که قصور در پرداخت بدهی‌ها رخ ندهد و دسترسی‌شان را به بازارهای اوراق قرضه بین‌المللی از دست ندهند. برای

نخستین بار، بریتانیا بود که در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰، در دوران هارولد ویلسون، با چنین چیزی روبه‌رو شد، آن‌گاه که صندوق بین‌المللی پول به بریتانیا پولی قرض داد و آن قرض در دولت کالاهان، زمانی که به دوران بحران ۱۹۷۶ صندوق بین‌المللی پول مشهور است، بیشتر شد. بدین ترتیب، شروط صندوق نه تنها شامل دست کشیدن از هزینه‌های رفاه و اشتغال عمومی بود بلکه رهاکردن آشکار هدف اشتغال کامل را هم دربرمی‌گرفت. این گونه شروط که کینه‌توزانه در دوران بحران بدهی‌ها علیه بسیاری کشورهای جهان سومی در دهه‌ی ۱۹۸۰ به کار گرفته می‌شدند، بار دیگر با کینه‌توزی بیشتر، در بحران حوزه‌ی یورو توسط ترویکا (صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا، اتحادیه اروپا) علیه کشورهای پیرامونی اروپا به کار رفتند. سیریزا می‌گوید تعهدی نسبت به «شروط»ی ندارد که بر پایه‌ی آن‌ها، دولت‌های قبلی در گذشته وام‌هایی - که خرج پس‌دادن بدهی آن دولت‌ها به بانک‌های فرانسه و آلمان شده و هنوز بدهی به بانک مرکزی اروپا مانده است - گرفته‌اند. اما آن‌ها نمی‌گویند که تعهدی نسبت به وام‌ها ندارند و به تعهد خود نسبت به اوراق قرضه عمل نمی‌کنند.

وزیر دارایی جدید یونان، یانیس واروفاکیس، اقتصاددانی بسیار مورداحترام است که چند سال قبل کتابی درباره‌ی نظام اقتصادی جهانی تحت سلطه‌ی امریکا با عنوان «گاو مرد» (مینوتور) جهانی نوشت. خوانندگان شما باید به صفحه‌های ۲۰۹ تا ۲۱۱ آن کتاب مراجعه کنند، آن جایی که واروفاکیس شماری طرح‌های پیشنهادی را ارائه می‌دهد که تا آن جایی که به انتقال بدهی‌های یونان از بانک‌های خصوصی به کارگزاری‌های عمومی پان‌اروپایی مربوط می‌شود، محقق شده‌اند، همچنین این که به تازگی بانک مرکزی اروپا اعلام کرد که تسهیل کمی بدهی‌ها را به عهده می‌گیرد که به موجب آن، بدهی دولت را در بازاری ثانویه از بانک‌های خصوصی خواهند خرید. اما طرح پیشنهادی اصلی‌اش، که اهمیت بسیاری در درازمدت دارد، این است که بانک سرمایه‌گذاری اروپایی باید اوراق قرضه‌ای را منتشر کند و اجازه دهد دولت‌های اروپا این وجوه را در افزایش سرمایه‌گذاری کلان در ایجاد مشاغل استفاده کنند. آن چه او مسکوت گذاشته، هر چند که آشکارا در آن تنیده، این است که هیچ شرطی برای هیچ یک از این‌ها نباید گذاشته شود. جایگزین دیگر این است که یونان بلافاصله اتحادیه پولی اروپایی را ترک کند، نظارت‌هایی بر سرمایه‌ها اعمال کند و به دراختیار (واحد پولی قبلی خود) باز گردد. آن‌هایی که این گزینه را مطرح می‌کنند، استدلال می‌کنند که چنین گزینه‌ای مستلزم ترک اتحادیه‌ی اروپا نیست، هم‌چنان که لزومی هم ندارد یونان بخشی از نظام پولی رایج در اروپا باشد. و آن‌ها خواستار انجام فوری این اقدام و ملی کردن بانک‌ها هستند. این است آن چیزی که آن‌ها در برنامه‌ی سیریزا از آن حرف می‌زنند. کسی درباره‌ی اجرای آن در سال ۲۰۱۲ یا ۲۰۱۴ حرف نزده است بلکه این، بخشی از برنامه‌ی حزب است. اکنون بیشتر یونانی‌ها نمی‌خواهند که به واحد پول قبلی برگردند و به رغم کاهش قیمت نفت، دراختیار واحد پولی بی‌ارزشی خواهد بود و یونانیان به خرید اقلام وارداتی نیاز دارند [که این کار از طریق یورو ممکن است].

دولت جدید سیریزا در پی یافتن جایی برای مذاکره میان این دو موضع است و گمان نمی‌کنم چپ بین‌المللی باید به یونان بگوید چه کند. این، وضعیتی بسیار بغرنج است که آن‌ها در آن‌اند. اما دست به هر کاری بزنند، به‌ویژه به‌دست‌آوردن حمایت برای پیش گرفتن مسیری رادیکال‌تر، به آموزش و ظرفیت‌سازی و به‌دست‌آوردن پشتیبانی [عمومی] در یونان نیازمند اند. ۳۵ درصد مردمی که به آن‌ها رأی دادند، به آن‌ها برای بیرون آمدن از حوزه‌ی یورو رأی ندادند و اگر آن‌ها را به سمت آن موضع هل داده‌اند، باید در توضیح این که آن موضع دربردارنده‌ی چه چیزهایی خواهد بود و چه هزینه‌هایی در بر خواهد داشت، شفاف باشند.

می‌خواهم بگویم که یکی از کارهایی که سیریزا می‌تواند انجام دهد، و هر دو بخش حزب با آن همراه خواهند بود و نشان می‌دهد آن‌ها تا چه اندازه جدی‌اند، مالیات‌بستن بر ثروت کلان ثروتمندان دانه‌درشت است. خطر مسیر این است که بدون نظارت بر سرمایه‌ها، این‌ها پول خود را بیرون می‌کشند. اما به نظر می‌رسد که این کاری بسیار پایه‌ای است که می‌توانند در پرتو اضطرار ملی و برای تقویت مشروعیت‌شان انجام دهند. در کشور حمایتی گسترده‌ای از آن می‌شود. آن‌ها باید هزینه‌ای بر مجوز آن سلاطینی که

شبکه‌های تلویزیونی را در مالکیت دارند و هیچ چیزی برای استفاده از امواج رادیو و تلویزیون نمی‌دهند، مطرح کنند. این طرح عملاً محبوب‌ترین طرح پیشنهادی سیریزا است، نه فقط در حزب بلکه در میان عموم مردم.



قدرت‌های سیاسی در اروپا و آمریکا چه برخوردی با این دو گزینه‌ی متفاوت خواهند داشت؟ سیریزا تا چه اندازه می‌تواند به آن کشورها برای به‌دست آوردن آن چه می‌خواهد، فشار بیاورد؟

این پرسشی بسیار مهم است و آن‌ها معمولاً افرادی مانند من را طرف مشورت قرار نمی‌دهند! بانک مرکزی اروپا برای مانور با یونان فضا دارد، و به معنایی، یونان فضای بیش‌تری برای مانور دارد. مشکل آنجاست که آلمان‌ها این شرط را گذاشته‌اند که همه‌ی بانک‌های مرکزی در کشورهای اروپا در صورت عدم بازپرداخت وام‌هایی که بانک‌های آن کشورها گرفته‌اند، مسئول‌اند. چنین چیزی برای یونانی‌ها ناممکن است.

4

فکر می‌کنم بانک مرکزی اروپا راهکارهای کوتاه‌مدت را به حالت تعلیق درآورد. بر این اساس، باید انتظار دورانی طولانی را بکشیم که در آن معلوم نیست یونان چقدر جا برای مانور خواهد داشت. انتظار داریم که آن‌ها دست کم تا نیمه‌ی سال جای تنفسی برای یونان در نظر بگیرند بدون نیاز به بازپرداخت بهره‌ی اوراق قرضه‌شان و ممکن است حتا ببینیم که به خاطر تسهیل کمی، از آن چه انتظار داریم، فضای بیشتری برای مانور پیدا کند. از سوی دیگر، اگر آن‌ها اثبات کنند که دولتی چپ، مردم‌مدار و سوسیالیست هستند (آن چنان که ما امید داریم)، الیگارش‌ی‌ای که اقتصاد یونان را در دست دارد - مالکان کشتی، بانکدارهای تاجر، بازرگانان و دارندگان اوراق قرضه - نه تنها پول‌هایشان را از بانک‌ها بیرون می‌کشند بلکه سرمایه‌ی خود را از یونان بیرون می‌برند و این، از گزینه‌های پیش روی نه تنها دولت یونان بلکه نهادهای اروپایی می‌کاهد. نهادهای اروپایی، طبقه‌ی حاکم اقتصادی در هر کشور عضو یورو یعنی رهبران واقعی آن کشورها را نمایندگی می‌کنند. آن‌ها ممکن است دست به کارهایی بزنند که اعضای کوتاه‌فکر طبقات حاکم انجام ندهند، اما ضروری است آگاه باشیم که حتا اگر دستورات سرمایه را موبه‌مو اجرا نکنند، به نمایندگی از آن اقدام می‌کنند.

**آیا برخوردی میان طبقه‌ی حاکم یونان و آن‌هایی که بر نهادهای اروپایی تسلط دارند، وجود ندارد؟**

متأسفانه جز در سطحی بسیار بسیار ناچیز چنین برخوردی وجود ندارد. تا سال گذشته، سلاطین حمل‌ونقل هیچ مالیاتی پرداخت نکرده‌اند. تا این که در سال گذشته مالیاتی بر آن‌ها وضع شد. از زمانی که سرهنگان (حاکمان نظامی، the junta) در ۱۹۶۷ حکومت را به دست گرفتند، آن‌ها یک دراخما هم نپرداخته بودند. نکته‌ی اول این که سرهنگان، مالیات بر سازندگان و مالکان

کشتی‌ها را حذف کردند. انتظار دارید که با همه‌ی فشاری که شروط [صندوق بین‌المللی پول] به یونان وارد می‌کرد، این لعنتی‌ها به مالیات‌دهی وادار شده باشند [که می‌بینیم نشدند]. این شاخصی است که سرمایه‌ی آلمانی و نهادهایی که آن را نمایندگی می‌کنند، با طبقه‌ی حاکم یونان قطع رابطه نکرده اند (و نمی‌کنند) و برعکس. و مطمئناً با پافشاری بر حرکت آزاد سرمایه، شما در حال رهاکردن کسانی هستید که ثروتی و قدرتی عظیم دارند.

**موضع امریکا چه می‌تواند باشد؟ پیامدهای عمده‌ی استراتژیک تحلیل شما از ساخت سرمایه‌داری جهانی چه هستند و در پرتو آن‌ها، موقعیت سیریزا را چگونه می‌بیند؟**

می‌شود یک کتاب نوشت درباره‌ی دولت سرمایه‌داری و بالاتر از آن، امپراتوری اطلاعاتی امریکایی و کتاب‌ها نوشت درباره‌ی این‌که چه می‌تواند بکند. با این‌که مبارزه‌ی طبقاتی بخشی از این تاریخ است، ما در حال کشف این موضوع ایم که چگونه امپراتوری امریکایی مسئولیت یک‌تازانه‌ای را برای مدیریت سرمایه‌داری جهانی به دست گرفت. و این همان جایی است که می‌خواهم به پرسش‌تان پاسخ دهم. وزارت خزانه‌داری امریکا و فدرال رزرو زیر فشار قرار داده اند اروپایی‌ها را از ۲۰۱۰ برای انجام آن چیزی که آن‌ها به‌تازگی دست به انجام آن زده اند، و آن، درگرددن در تسهیل کمی گسترده است - که اساساً شامل چاپ پول و دادن آن به بانک‌ها می‌شود. رودررو با تی‌پارتی و اکثریت جمهوری خواه در کنگره که جلوی محرک مالی ایالات متحد بعد از سال ۲۰۰۹ می‌گرفتند، تسهیل کمی تنها حربه‌ای بوده است که جلوی افتادن ایالات متحد و اقتصاد جهانی را در رکودی بزرگ گرفت و تنها کسادی‌ای بزرگ را برای آن‌ها رقم زد.

مطمئناً اگر سوسیالیست‌ها در قدرت باقی بمانند، می‌توانند بانک‌ها را به پهنه‌ی خدمات عمومی برگردانند و راهی را برای خروج از بحران سرمایه‌داری از طریق برنامه‌ریزی اقتصادی دموکراتیک فراهم کنند. اما شرایط سیاسی برای انجام چنین کاری دشوار است. همچنین بسیار مهم است به این موضوع اشاره شود که با تسهیل کمی، امپراتوری، دولت امریکایی، موضعی «مترقی» تر از اروپای بحران‌زده خواهند گرفت، دست کم از لحاظ بدترین پیامدهای بحران. دلیل این‌که اروپا نمی‌تواند چنین موضعی بگیرد، آلمان مخالف با تسهیل کمی، و بیش از آن، بانک مرکزی‌اش است که توسط بانک‌های مرکزی اسکاندیناوی حمایت می‌شود. بانک مرکزی آلمان به پس‌گردنی خوردن و تنبیه شدن توسط وزارت خزانه‌داری امریکا و فدرال رزرو - نهادهای مالی امپراتوری - همواره نیاز دارد تا گوشه‌ای از کار را برای اداره‌ی سرمایه‌داری جهانی بگیرد، بیش از آن‌که از دارندگان اوراق قرضه و صادرکنندگان آلمانی حمایت کند. وزارت خزانه‌داری امریکا و فدرال رزرو نمی‌توانند به‌سادگی برای تغییر مسیر به بانک مرکزی آلمان دستور بدهند. این، ناشی از سرشت امپراتوری اطلاعاتی است. اما تا حدودی، حتی پیش از اعلام نتایج انتخابات یونان، می‌توانستیم سنگین شدن کفه‌ی موضع فدرال رزرو ایالات متحد - و بانک انگلستان (در این مورد) - را در میان کشورهای اروپایی به لحاظ قرارداد پول در بانک‌ها ببینیم. و این، فشارها را کاهش می‌داد. اما آن‌چه با آن همراه شده، ریاضت اقتصادی است. نه به این دلیل که وزارت خزانه‌داری امریکا آن را می‌خواهد بلکه به دلیل موازنه‌ی نیروها در دولت امریکا چنین چیزی را می‌طلبد. و در بریتانیا هم به دلیل موازنه‌ی نیروها در دولت، جایی که دولتی توری (Tory - نام تاریخی حزب محافظه‌کار) داریم که می‌خواهد از کارکردهای مترقی دولت بکاهد و رهبری حزب کارگری داریم که هر چند دیگر بلری نیست اما می‌ترسد با عنوان مالیات‌بگیر شناخته شود، وضع همین‌طور است.

حالا که موازنه‌ی نیروها خبر از دگرگونی می‌دهد، جای تنفس بیشتری برای دولت جدید یونان فراهم می‌شود. آن‌چه امیدواری را بیشتر می‌کند، این است که شاید حزب کارگر اد میلیباند در ماه می انتخاب شود تا فشار کافی از درون و بیرون حزب ایجاد شود تا معلوم شود که تعهد سفت‌وسخت‌شان به ریاضت اقتصادی بیش از آن‌که باوری سیاسی باشد، حرافی انتخاباتی است. می‌بینیم پیتر هان که پیش از همه وزیری در دولت کارگر قبلی بود، بیرون می‌آید و از پیروزی سیریزا تعریف و تمجید می‌کند. میلیباند بی‌اشتیاق‌تر بود و گفت که هر دولتی حق دارد هر آن‌چه می‌خواهد انجام دهد. آن‌چه او گفت تنها این نبود که آن‌ها حق دارند هر

کار که می‌خواهند انجام دهند بلکه این هم بود که اتحادیه‌ی اروپا باید فضایی برای انجام آن‌ها نیاز دارند، در نظر بگیرد. و این همان چیزی است که چپ تلاش می‌کند در هر کشور اروپایی، به‌شکلی حداقلی، به دست بیاورد.

آن‌هایی از ما که خارج از جریان اصلی اند، باید درگیر شوند در بسیج و اعتراض برای مطمئن شدن از این‌که دولت‌ها با احساس خطر از افکار عمومی برای حذف ریاضت‌های مالی، شروط نهادهای مالی بین‌المللی و مانند آن دست به کار خواهند شد. من در یک پلتفرم همراه بودم با عضو سوسیالیست فرانسوی در پارلمان اروپا که در یکی از همایش‌های سیریزا چنین موضعی گرفت، از من خواسته شد که صحبت کنم همراه با وزیر اقتصاد اسبق ایسلند از حزب سبز، که سر باز زده بود از تسویه با آلمان و بریتانیا هنگامی که بانک‌های ایسلند در هم شکسته بودند.

ما باید انتظار داشته باشیم که جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه، اولاند را به‌منظور ایجاد فضایی برای یونانی‌ها زیر فشار قرار دهد. ما باید بیش از همه از سوسیال‌دموکرات‌های متعصب در اسکاندیناوی انتظار داشته باشیم که معمولاً به عنوان مظهر چپ کارگری نیرومند در اروپا شناخته می‌شوند – می‌دانید که در امریکای شمالی و بریتانیا این، مدلی برای راه مسیح است! اما این لعنتی‌ها بیش از آن‌که به آلمان فشار بیاورند به یونان فشار می‌آورند. باید حرکتی در کشورهای اسکاندیناوی برای فشار به دولت‌هایشان شکل بگیرد، آن‌جایی که سوسیال‌دموکرات‌ها در دولت هستند و آن‌جایی که نیستند اما دست کم موقعیتی قدرتمند در پارلمان دارند، برای پافشاری بر این‌که بانک سرمایه‌گذاری اروپایی قرضه‌هایی را منتشر کند که یونانی‌ها بتوانند به آن‌ها بدون هیچ شرط و شروطی به آن‌ها دسترسی پیدا کنند. این، به دولت یونان اجازه می‌دهد که درگیر در سرمایه‌گذاری کلان عمومی شود، علاوه بر آن، تا آن‌جایی که می‌تواند، مالیات بر ثروت را بالا ببرد.

بیش از آن، نمی‌دانم چه کار دیگری می‌توان انجام داد. این، حداقل‌ترین سطح است اما اهمیت بسیاری دارد که یونانی‌ها چنین پشتیبانی‌ای را حس کنند. اما اگر پودموس در اسپانیا بیش از پیش نیرو بگیرد و اکر من و شما و دیگران همراه شویم با «پروژه‌ی جدید چپ» (New Left Project) می‌توانیم جایگاهی را به دست بیاوریم که مردمی که در دو دهه‌ی اخیر سیریزا را ساختند، به دست آوردند.

پیوند به متن انگلیسی گفتگو:

[http://www.newleftproject.org/index.php/site/article\\_comments/prospects\\_for\\_syriza](http://www.newleftproject.org/index.php/site/article_comments/prospects_for_syriza)